

بررسی تاریخی سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام و تمرد ابلیس

سید حاتم مهدوی نور^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۷ صفحه: ۸۸-۶۵

چکیده

یکی از مواردی که در قرآن ذکر شده است داستان خلقت آدم علیه السلام و سجده ملائکه بر او و تمرد شیطان از این سجده است. این امر معرکه آرای مفسران شده است. با توجه به این که قرآن کتاب هدایت است فهم درست آیات قرآن در میزان هدایت گیری انسان مؤثر است، در نتیجه بررسی آیات خلقت بسیار مهم است. این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی و تاریخی به بررسی علت و نحوه، شمول امر سجده ملائک بر انسان و تمرد ابلیس می پردازد. نتایج نشان می دهد که مفسران در طول تاریخ تاکنون شیطان را یا از ملائکه یا از اجنه ای که در سلک ملائکه در آمده است می دانستند. بعضی مفسران سجده ملائک را سجده تکریم و بعضی سجده خضوع می دانستند. با بررسی آیات قرآن مجید مشخص شد سجده به معنای خضوع و در خدمت بودن انسان برای رسیدن به کمالش است و فرمان سجده به کل مخلوقات عالم از جمله شیطان بوده است. علت سجده کمالی است که تنها در انسان هست و می تواند آن را به فعلیت برساند و آن پذیر الهی شدن است. نتیجه آن که تمام مخلوقات عالم برای به فعلیت رسیدن کمال انسان در اختیار او هستند و تلاش انسان باید تحقق هدف خلقت باشد.

کلیدواژه‌ها: امانت الهی، تمرد شیطان، جن، جهول، ظلوم، فرشتگان، کمال،

^۱ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (hmahdavinoor@iausr.ac.ir)

مقدمه

در قرآن کریم در آیات متعدد داستان خلقت انسان نقل شده است. خلاصه داستان آن است که خداوند وقتی قصد خلقت انسان می‌کند آن را به ملائکه اطلاع می‌دهد و با اعتراض آنان مواجه می‌شود. خداوند بعد از نشان دادن برتری آدم بر ملائکه به آنان دستور می‌دهد بر آدم سجده کنند. همه ملائکه بر آدم سجده می‌کنند؛ ابلیس از دستور سرباز می‌زند و از درگاه قرب رانده می‌شود. این امر معرکه آرای مفسران شده است و سعی در توجیه و چرایی این امر کرده‌اند.

فرمان سجده فرشتگان بر آدم، در آیات ۳۴ سوره بقره، ۶۱ سوره اسراء، ۱۱۶ سوره طه، ۵۰ سوره کهف، ۱۱ سوره اعراف، ۳۰ سوره حجر، ۳۰ و ۷۳ سوره ص ۷۳ آمده است. در این که مقصود از سجده چه بوده و آیا سجده بر آدم علیه السلام بوده است یا بر همه ذریه او و آیا همه ملائکه به سجده مأمور بودند یا گروهی خاص و زمان این سجده، چه هنگامی بوده، مفسران آرای گوناگونی دارند.

همان طور که آیات نشان می‌دهد فرمان سجده به آدم علیه السلام مخصوص ملائکه بود و به تصریح قرآن کریم ابلیس از جن بود و نه ملائکه که فرمان متوجه او باشد. پس چرا از درگاه قرب رانده شد؟ ابلیس می‌توانست استدلال کند که من از ملائکه نیستم؛ در نتیجه من گناهی مرتکب نشدم؛ اما ابلیس این را نمی‌گوید. بلکه خطاب و دستور را متوجه خود می‌داند. برای پاسخ به این پرسش سه فرضیه است:

- ✓ ابلیس از ملائک بوده است که مفسران اهل سنت آن را برگزیده‌اند؛
- ✓ ابلیس در اثر عبادت در جمع ملائکه وارد شده بود که مفسران شیعه برگزیده‌اند؛
- ✓ امر به سجده امر به کل مخلوقات بود و ملائکه چون سکان داران عالم هستند، امر به آنان امر به همه عالم است. این پژوهش سه فرضیه را بررسی می‌کند. همچنین برای بررسی فرضیه یاد شده لازم است پرسش‌های زیر نیز پاسخ داده شوند:
- ✓ اسمایی که به حضرت آدم تعلیم شد چه بود؟

✓ سجده ملائک چگونه بود؟

✓ علت سجده ملائک به آدم چه بود؟

روش پژوهش

پژوهش از نظر هدف از نوع بنیادی است و از نظر روش تحلیل ی، تاریخی و تحلیل محتوا است. شیوه جمع آوری اطلاعات کتابخانه ای است. منابع مورد استفاده قرآن کریم، تفاسیر شیعه و اهل سنت و کتب روایی است که نخست سیر تاریخی موارد یاد شده در تفاسیر شیعه و سنی بررسی و تحلیل می شود و نظرات مفسران استخراج می شود. جایی که مفسر چند نقل قول از دیگران آورده است و اعلام موضع نکرده است، موضع وی به صورت مبهم در نظر گرفته می شود. نمی توان تقدم و تأخر ذکر نظریه ها را دلیل بر اهمیت آن در نظر نویسنده در نظر گرفت. جایی که یک نقل قول ذکر شده است همان موضع مفسر در نظر گرفته شده است.

بررسی نظرات مفسران ذیل آیات ۳۵-۳۰ سوره بقره از قرن دوم تا عصر حاضر

جدول ۱. نظریه‌ها در خصوص سجده به آدم در تفاسیر

تفاسیر قرن	اقوال
دوم	در تفسیر القرآن الکریم (ثمالی، ۱۴۲۰ق) هیچ بحثی در این باب نشده است. تنها در تفسیر مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق) که زیدی مذهب ذکر شده است اسماء را اسمای حیوانات و پرندگان و ابلیس را از جن دانسته است که در سلک ملائکه در آمده بود. در خصوص نحوه سجده توضیحی نداده است. فراء ابوزکرلی در تفسیر معانی القرآن هیچ اشاره‌ای به موضوع نکرده است (فراء ابوزکرلی بی تا).
سوم	قمی: ابلیس از جن بود و در آسمان به خاطر محبت به ملائکه در سلک ملائکه در آمده بود. اجنه قبل از آدم بر زمین حاکم بودند (قمی، ۱۳۶۷). ابن قتیبه اسماء را نام‌های آنچه در زمین بود می‌دانست (ابن قتیبه، بی تا).
چهارم	فراء کوفی در خصوص اسماء، سجده، ابلیس و علت سجده نظری ارائه نکرده است (فراء کوفی، ۱۴۱۰ق). عیاشی اسماء را نام کوه‌ها، زمین و گروه‌ها و ادویه‌ها و ... دانسته و معتقد است ابلیس از جن و همراه ملائکه بود ملائکه فکر می کردند از آن‌ها است کتاب التفسیر (عطی، ۱۳۸۰ ق). جصاص و سمرقندی اسماء را نام‌های تمامی اشیاء و سجده را سجده تکریم آدم و عبادت خداوند می دانستند (جصاص، ۱۴۰۵ق؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ ق). طبری شیطان را خازن بهشت و جن را هم گروهی از فرشتگان می دانست (طبری، ۱۴۱۲ ق). ابن ابی حاتم اسماء را اسامی فرزندان انسان، جانداران و ... و شیطان را اشرف ملائکه و سجده را سجده کرامت می دانست (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ ق).

تفسیر قرن	اقوال
پنجم	طوسی اسما را اسمای ذریهٔ آدم و نام های ملائکه، سجده را سجدهٔ تعظیم نه عبادت و ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (طوسی، بی‌تا). اسفرائینی معتقدند منظور از اسماء نام‌های همه چیز تا قیامت است. سجده نیز سجدهٔ تحیت است نه عبادت (اسفرائینی، ۱۳۷۵). سورآبادی نیز سجده را سجدهٔ تحیت می‌داند (سورآبادی، ۱۳۸۰).
ششم	ابوالفتح رازی در خصوص اسماء نظری ارائه نکرده است . سجده را سجده تعظیم و اجلال بود نه عبادت می‌دانست. ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (ابوالفتوح رازی ۱۴۰۸ق). ابن شهرآشوب مازندرانی در خصوص اسماء و سجده نظری نداده است و ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (ابن شهرآشوب مازندرانی، ۱۴۱۰ق). طبرسی سجده را تفضیل و تکریم آدم و ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (طبرسی، ۱۳۷۲).
هفتم	شیبانی اسما را اسم‌های موجودات، سجده را تحیت و خضوع و ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود. نهج‌البله عن کشف معاری القرآن (شهبازی، ۱۴۱۳ق).
هشتم	جرجانی سجده را انقیاد بود و آدم امام آنان و ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (جرجانی ابوالمحسن، ۱۳۷۷).
نهم	کاشفی سیزواری اسما را نام‌های مخلوقات، سجده را تحیت و تعظیم و ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (کاشفی سیزواری، ۱۳۶۹).
دهم	فیضی دکنی اسما را نام‌های فرزندان، اسامی پرندگان و ... و سجده را سر بر زمین گذاشتن چون انسان امام بود و ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (فیضی دکنی، ۱۴۱۷ق). کاشانی اسما را اسمای خداوند که خلق کرده است و منافع دینی و دنیوی آنها و سجده را تعظیم و تکریم آدم و ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (کاشانی، ۱۴۲۳ق).
یازدهم	فیض کاشانی اسما را اسمای مخلوقات از کوه ها و حیوانات و ... سجده را تعظیم و تکریم آدم و ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود. علت سجده را وجود نور پیامبر خاتم و ائمه در آدم می‌دانست (فیض کاشانی ۱۴۱۸ق). بحرانی اسما را اسمای أنطیخ الله و اسمای محمد ﷺ و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و پاکان خاندانشان و اسمای شیعیانشان و بزرگان دشمنانشان، ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (بحرانی، ۱۴۱۶ق). ملاصدرا اسما را حقایق اشیاء و ماهیاتشان و سجده را تعظیم آدم، ابلیس را از جن و علت سجده را امتحان ملائکه و اظهار فضل آدم برای این که جامع جمیع صفات الهی است می‌دانست (شیرازی ملاصدرا، ۱۳۶۶). شریف لاهیجی اسما را اسمای حسناى الهی، سجده را تعظیم و تکریم آدم، ابلیس را از جن و علت سجده را وجود نور پیامبر خاتم و ائمه در صلب آدم می‌دانست (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳).
دوازدهم	قمی مشهدی اسما را اسمای اجناس خلق شده، سجده را تعظیم و تکریم آدم، ابلیس را از جن و علت سجده را به خاطر وجود ائمه در صلب آدم می‌دانست (قمی مشهدی، ۱۳۶۸). بلاغی اسما را نام‌های حجت‌هایش، سجده را تعظیم و تکریم آدم، ابلیس را از جن می‌دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (بلاغی نجفی، ۱۴۲۰ق).

تفاسیر قرن	اقوال
سیزدهم	شوکانی سجده را گذاشتن پیشانی بر زمین، مجرد تذلل و انقیاد و ابلیس را از جن می دانست در سلک ملائکه در آمده بود (شوکانی، ۱۴۱۴ق).
چهاردهم	موسوی سبزواری اسماء را آنچه حضرت آدم از زبان در حیاتش نیاز داشت، سجده را تکوینی، ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ق). حائری تهرانی سجده را سجده به خداوند بوده و آدم قبله بوده است، ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (حائری تهرانی، ۱۳۷۷). اصفهانی اسماء را حقیقت اشیاء و خصوصیات و فواید موجودات، سجده را سجده عظمت و تعظیم و اجلال، ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (اصفهانی، ۱۳۶۱)
معاصر	طباطبایی اسماء را حقیقت اشیاء و خصوصیات و فواید موجودات، سجده را سجده عظمت و تعظیم و اجلال، ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (طباطبایی، ۱۳۹۰ق). مکارم شیرازی اسماء را حقیقت اشیاء و خصوصیات و فواید موجودات، سجده را سجده عظمت و تعظیم و اجلال، ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴). جعفری اسماء را حقیقت اشیاء و خصوصیات و فواید موجودات، سجده را سجده عظمت و تعظیم و اجلال و ابلیس را از جن می دانست که در سلک ملائکه در آمده بود (جعفری ۱۳۷۶)

معنا و حقیقت سجده

سجده در لغت به معنای تذلل، خضوع و اظهار فروتنی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق) و در شرع عبارت است از گذاشتن پیشانی بر زمین و آن گذاشتن اعضای هفتگانه بر زمین است و اهم آن‌ها گذاشتن پیشانی است (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق، ۳ / ۲۲۵). اولی را سجده خضوع نامیده اند و دومی را سجده عبادت. مفسران سجده عبادت بر غیر خدا را حرام دانسته اند (جعفری، ۱۳۷۶، ۱ / ۱۲۸).

چون در آیات قرآن خداوند به ملائکه دستور سجده به آدم می دهد و در قرآن در قصه یوسف حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندان او در مقابل یوسف به سجده افتادند (یوسف، ۱۰۰) و قرآن آن را تأیید می کند در پی توجیه این امر بر آمده اند که ظاهراً مراد آن است که حضرت یعقوب و فرزندان او به حالت تواضع و خضوع به یوسف افتادند. زیرا سجود بر سبیل خدمت در آن روزگار جایز بود. همینطور سجده ملائکه به آدم نیز از نوع خضوع بود (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق، ۳ / ۲۲۶). بعضی نیز در سخنرانی خود ادعا کردند که ملائکه برای

آدم سجده نکردند؛ بلکه برای خدا بود به خاطر اعتراضی که به او داشتند و از کرده خود پشیمان شدند به‌وی سجده کردند.

به نظر وقتی که قرآن از دستور سجده به انسان می‌دهد اطاعت نکردن از آن امر عصیان است و در نتیجه سجده ملائکه بر آدم علیه السلام عین بندگی . همچنین آیه ۱۰۰ سوره یوسف دلالت بر جواز حکم سجده به غیر انسان دارد.

باید قول علامه طباطبایی در خصوص سجده را پدیی رفت (۱۳۹۰ق، ۱۲ / ۱۵۸) که سجده همه فرشتگان بر آدم، نشانه آن است که آنان برای رسیدن به کمال و سعادت انسان، مسخر او و فرشتگان حیات، مرگ، روزی، وحی و... همگی اسباب الهی و یاری‌گر انسان در راه سعادت و کمالند و سجده نکردن ابلیس نشانگر آن است که وی مانع رسیدن انسان به کمالش است.

ملائکه و اجنه

هنگام خلقت آدم طبق روایت قرآن دستور سجده به ملائکه داده شد و شیطان سربچی کرد حال پرسشی که پیش می‌آید آن است آیا شیطان هم از ملائکه بود؟ موضوع ملائکه به صورت عام و با واژه‌ها ی ملک (۱۳ مرتبه)، ملکین (۲ مرتبه) و ملائکه (۷۳ مرتبه) در مجموع، ۸۸ مرتبه در ضمن ۸۶ آیی در قرآن آمده است (عبدالباقی، ۱۳۶۴). آن چه از آیات قرآن فهم می‌شود آن است که ملائکه در عالم تدبیرگر امرند و در واقع امر خداوند توسط ملائکه در عالم به اجرا در می‌آید. نخست امر خدا بین آنان تقسیم می‌شود و سپس به تدبیر امور می‌پردازند. در سوره ذاریات که می‌فرماید: وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا، فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا، فَالْجَارِيَاتِ يَسْرًا، فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا (ذاریات، ۴-۱). مفسران منظور از تقسیم‌کننده امر را فرشتگان دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۲ / ۳۰۷؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ۲۶ / ۱۱۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱۸ / ۵۴۷) امر پروردگار صاحب عرش در خلقت و تدبیر امری واحد است؛ ولی وقتی این امر واحد را ملائکه‌ای حمل می‌کنند که پست‌های مختلف و مأموریت‌های گوناگون دارند، قهراً همان امر واحد برطبق اختلاف مقامات ایشان تقسیم

می‌شود و این تقسیم ادامه دارد تا به دست فرشتگانی برسد که مأمور پدید آوردن حوادث جزئی عالمند؛ در آن جا دیگر بیشتر تکه تکه می‌شود و تکثیر می‌پذیرد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱۸ / ۵۴۷). خداوند می‌فرماید: *وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا، فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا، فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا* (نازعات ۱-۵). آیات پنج‌گانه سوگند به پستی است که ملائکه دارند و وضعی که در هنگام انجام مأموریت به خود می‌گیرند. از آن لحظه‌ای که شروع به نزول نموده، تا آخرین وضعی که در تدبیر امری از امور عالم ماده به خود می‌گیرند و در این آیات اشاره است به نظامی که تدبیر ملکوتی در هنگام حدوث حوادث دارد.

فرشتگان اختلاف مقام با هم دارند (صافات، ۱۶۴). بعضی از فرشتگان نسبت به برخی دیگر، سِمَت فرمانروایی دارند. برای مثال در خصوص جبرائیل می‌فرماید: *مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ* (تکویر، ۲۱). در خصوص فرشته مرگ می‌فرماید: *قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ* (سجده، ۱۲). اما در برخی آیات دیگر می‌فرماید: *تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا* (انعام، ۶۲). علی‌الظاهر ملک الموت مأمور قبض ارواح است ولی اعوانی دارد که به وسیله ایشان، قبض روح می‌کند؛ پس معلوم می‌گردد که بین ملک الموت و رسل؛ تفاوت مرتبه وجود دارد.

اما ابلیس از طایفه جن است (کهف، ۵۰) و جن نوعی از مخلوقات خدا است که از حواس ما مستور است و قرآن کریم وجود چنین موجوداتی را تصدیق کرده، در آن باره مطالبی بیان کرده است: قبل از نوع بشر خلق شده اند؛ از جنس آتش خلق شده اند؛ همچنان که نوع بشر از جنس خاک خلق شده اند (حجر، ۲۷)؛ مانند انسان زندگی و مرگ و قیامت دارند (احقاف، ۱۸)؛ مانند سایر جانداران نر و ماده و ازدواج و توالد و تکاثر دارند (جن، ۶)؛ مانند نوع بشر دارای شعور و اراده است و علاوه بر این، کارهایی سریع و اعمالی شاقه را می‌توانند انجام دهند که از نوع بشر ساخته نیست. همچنان که در آیات مربوطه به قصص سلیمان (علیه السلام) و اینکه جن مسخر آن جناب بودند و نیز در قصه شهر سبا آمده است. مانند انس مؤمن و کافر دارند. بعضی صالح و بعضی دیگر فاسدند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۲۰ / ۶۱).

از آیات قرآن مشخص می شود جن و ملک دو گونه مختلف از مخلوقاتند؛ زیرا در اینکه ملک از چه جنی خلق شده، در قرآن کبری مطلبی نیست. فقط درباره جن هست که از آتش به خصوصی آفریده شده است (حجر، ۲۷؛ الرحمن، ۱۵). جن و ملائکه بنا بر آنچه از قرآن استفاده می شود، یک حقیقت نیستند و ابلیس ملک نیست. زیرا: در قرآن در مورد اینکه ملک از چه چیز آفریده شده، مطلبی نیامده، ولی دو دفعه در آیات ۲۷ سوره حجر و ۱۵ الرحمن تصریح شده که جن از آتش به خصوصی آفریده شده است. راجع به ملائکه ابداً ذکر گناهی در قرآن نیست. بلکه گفته شده است *عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* (انبیاء، ۲۶ و ۲۷). *لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ* (تحریم، ۶). *يَسْبِقُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ* (انبیاء، ۲۰) و نظیر این ها آمده است؛ ولی در باره جن، گناه، اطاعت، شرک، مرگ، رفتن به جهنم و غیره ذکر شده است (نک: الاحمن، جن و آخر احقاف). ابلیس دارای ذریع است (کهف، ۵۰)؛ اما ملائکه زاد و ولد ندارند (قرشی بنایی، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ذیل واژه جن).

شمول امر به سجده

یکی از پرسش های مهم آن است که امر به سجده متوجه چه موجوداتی بود؟ ظاهر آیات ۳۴ سوره بقره، ۱۱ اعراف، ۵۰ کهف، ۱۱۶ طه و ۶۱ اسراء نشان می دهد امر متوجه ملائکه است و در تمامی این آیات روایت شده است که ابلیس از سجده سر باز زد. به تصریح قرآن کریم ابلیس قطعاً از جنس ملائکه نیست و از اجنه است. در سوره اعراف آیه ۱۲ امر به سجده را متوجه ابلیس هم می داند. پس امر متوجه ابلیس هم بوده است. همان طور که دیده می شود اغلب مفسران شیعه برای توجیه این امر بیان کرده اند که ابلیس در اثر عبادت زیاد در سلک ملائکه در آمده بود (عظمتی ۱۳۸۰ق، ۱/ ۳۴). و در تفسیر قمی نیز روایتی به شرح در سلک ملائکه در آمدن ابلیس پرداخته است. در روایت چند نکته وجود دارد: موجوداتی قبل از انسان روی زمین بودند؛ آن موجودات روی زمین خونریزی می کردند؛ ملائکه آن موجودات را جز ابلیس به قتل رساندند؛ ابلیس اسیر ملائکه شد و در

میان آنان به عبادت پرداخت و مقامش ارتقاء یافت، طوری که ملائکه گمان می کردند که ابلیس از ملائکه است (قمی، ۱۳۶۷، ۳۶-۳۵).

این روایت با ظاهر قرآن سازگار نیست؛ قرآن ابلیس را از گروه جن معرفی کرده است و اجنه نیز در زمان پیامبر حضرت سلیمان و خاتم صلی الله علیه و آله بوده‌اند. علاوه بر آن روایت یاد شده با روایت دیگری که قمی ذیل آن روایت نقل می کند ناسازگار است (قمی، ۱۳۶۷، ۳۵).

بعضی از مفسران اهل سنت ابلیس را از ملائکه می دانند (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹ق، ۱/ ۸۴؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ۱/ ۴۳). در تفسیر طبری علت امر به ابلیس منت گذاشتن بر ابلیس ذکر شده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ۱/ ۱۷۸). چون ابلیس عبادت کرده بود خداوند وی را در عداد ملائکه به حساب آورده بود. طبری در ادامه روایات مختلفی در خصوص ابلیس ذکر می کند که در جدول زیر خلاصه شده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ۱/ ۱۷۸-۱۷۹):

جدول ۲. نظریه‌ها در خصوص شمول امر سجده و شیطان

نظریه	راوی
ابلیس از قومی از ملائکه به نام جن بودند. اسمش حارث بود که نگاهی از نگهبانان بهشت بود. ملائکه از نور آفریده شده اند جز گروهی که ابلیس متعلق به آن بود.	أبو کریب، قال: حدثنا عثمان بن سعید، عن بشر بن عمار، عن أبي روق عن الضحاک، عن ابن عباس
از ملائکه بوده است و اسمش عزازیل و از سکان‌داران زمین. از ملائکه مجتهدتر و عالم تر بوده است. به این دلیل هم تکبر کرد. از گروهی از ملائکه بود که جن نام داشتند.	ابن حمید، قال: حدثنا سلمة، عن ابن إسحاق، عن خلاد، عن عطاء، عن طاوس، عن ابن عباس
ابلیس از گروهی از ملائکه بود. از این رو به او جن می گفتند چون نگهبان جنت بود.	موسی بن هارون قال: حدثنا عمرو بن حماد، قال: حدثنا أسباط، عن السدی فی خبر ذکره عن أبي مالک، و عن أبي صالح، عن ابن عباس، و عن مرة، عن ابن مسعود، و عن ناس من أصحاب النبي صلی الله علیه و سلم

اغلب تفسیرهای اهل سنت برای توجیه این که خداوند ابلیس را از جن دانسته است دو

وجه را ذکر کرده‌اند:

۱. ملائکه قوم‌های مختلفی هستند که قومی از آنان جن نام داشته است و این طایفه از آتش خلق شده‌اند.

۲. چون قوم ابلیس خازن جنت بوده‌اند وی را جن نام نهاده‌اند.

توجیه هر دو مذهب برای شمول امر به ابلیس کافی نیست. اول آن که توجیه مفسران شیعه که نقل می‌کنند ابلیس از جن بود؛ ولی چون در سلک ملائکه درآمده بود امر متوجه او بود ناتمام است؛ زیرا با این که ابلیس در اثر عبادت زیاد در سلک ملائکه درآمده بود ولی ملک نبود و می‌توانست بگوید من از جنم و شما به ملائکه فرمودید. من متوجه امر شما نشدم. علاوه بر آن در آیه ۱۲ سوره اعراف به امر به ابلیس تصریح شده است. آن چه باعث قوت تفسیر مفسران اهل سنت می‌شود آن است که در آیات ۳۱ سوره حجر و ۷۳ سوره ص آمده است که *فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ*. توجیه مفسران اهل سنت نیز در خصوص ملک بودن ابلیس وافى به مقصود نیست؛ زیرا این امر با آیات دیگر قرآن ناسازگار است. قرآن ملائکه را موجوداتی معرفی کرده است که از امر پروردگار عصیان نمی‌کنند (تحریم، ۶).

در خصوص شمول امر به خود ملائکه هم بین مفسران اختلاف است. بیش‌تر مفسران، همه فرشتگان را مأمور به سجده دانسته‌اند و به جمع بودن ملائکه و آمدن ال بر آن و تأکیدش با *كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* و نیز استثنای ابلیس از جمع ملائکه در آیه *فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ* (حجر، ۳۰ و ۳۱؛ ص، ۸) استدلال کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱/۱۸۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۹/۱۸۲). برخی دیگر بر این باورند که همه فرشتگان زمینی، مأمور به سجده بر آدم بوده‌اند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ۱۷/۳۴۳-۳۴۴) به گفته ابن عربی گروهی از ملائکه که جزو عالینند، مأمور به سجده نبودند؛ چون اصلاً به غیر خداوند توجه ندارند (ابن عربی، ۱۲۳۰، ۲/۶۱).

دلیل سجده به آدم

آرای مفسران در جدول زیر خلاصه شده است.

جدول ۳. نظریه‌ها در خصوص سجده ملائک بر انسان

قول	قائلان	نقد
سجده برای تکریم و تعظیم شأن آدم بوده است	قتاده، ابلخشید و رمانی، ملاصدرا (جوادی آملی) (۲۷۳/۳، ۱۳۸۸)	۱. این نظر مبتنی بر منع سجده صورت ذاتی است و اکثری فرار از آیه‌این وجه روی آوردند که در قرآن کریم سجده حضرت یعقوب بر حضرت یوسف ذکر است (یوسف ۱۰۹). ۲. سجده نهایت خضوع و تذلل است که مصداق بارز آن گذاشتن سر بر زمین اگر سجده اشکال دارد آن حالت نهایت تواضع اشکال دارد، نه فقط جبین دینو ۳. این وجه با آیات ۲۵ و ۲۶ سوره حجر و ۲۲ سوره ص (فقعوا له ساجدین) او سجده کنان بیفتند) سازگار است که عبارت فقعوا له نزول و تثبت مصطفوی (۱۳، ۱۳۶۸/ ۱۷۹) به صورت واضح دلالت دارد بر افتادن نه کمر خم کردن و ۴. این وجه خلاف تبادر بی‌شکایات است ۵. در این قول مشخص نشده است چرا با این که دستور به سجده بود و ابلیس سجده نکرد چرا از درگاه قرب رانده شد؟
آدم برای سجده ملائکه، قبله قرار داده شده است	جبابی، بلخی (طبرسی) (۸۹/۱، ۱۳۷۲)	۱. اگر آدم قبله بود ابلیس نگفت: «اینکه بر من تفضیل دادی به تو خواهم نمی» زیرا مسجود بودن او دلیل بر آن است که او حالش تعظیم سجده کننده بوده است و اگر قبله بود این درجه حاصل نمی‌آمد بدلیل آنکه محمد ﷺ بمسوی قبله نماز می‌گذارد، از این کار لازم نمی‌آید که کعبه فاضل از محمبوده باشد (هاشمی خویی) (۷۵۷۶/۲، ۱۳۵۸) ۲. در این قول مشخص نشده است چرا با این که دستور سجده به ملائکه بود و ابلیس سجده نکرد چرا از درگاه قرب رانده شد؟
سجده، به معنای خضوع و فرمانبرداری بوده و نه جبین بر خاک نهادن در برابر آدم	فخر رازی، شیخ طوسی، شیخ اشراق (قرشی) (۱۳۷۷، ج ۱، ص	۱. این قول مطابق معنای لغوی است؛ نتیجه در لغت معنای کمال خضوع و تذلل است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ۲/۲۶۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۱ق، ۳۹۷) به گونه‌ای که در آن اثری از خودخواهی باقی نماند (فیومی، ۱۳۶۸، ۵/۵). بنابراین می‌توان گفت سجده نهایت خضوع و تذلل است که مصداق بارز آن گذاشتن سر بر زمین است

۲. در این قول مشخص نشده است چرا با این که دستور بجهلانکه بود و ابلیس سجده نکرد چرا از درگاه قرب رانده شد؟	(۹۵)	
۱. این نظریه ضعیفترین وجه در میان وطیعت ۲. با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا آیگویی «اسجدوا لی آدم» ۳. در این قول مشخص نشده است چرا با این که دستور بجهلانکه بود و ابلیس سجده نکرد چرا از درگاه قرب رانده شد؟	ابن مسعود (میبدی ۱۳۷۱، ۱۴۴/۱)	آدم علیه السلام امام بوده و فرشتگان به او اقتدا نموده و بر خدا سجده نمودند

اسمای تعلیمی به آدم علیه السلام

اسمای تعلیمی به آدم چه بود که ملائکه بعد از خیردادن آدم از آن اسماء، از این که به خداوند نسبت به خلق آدم اعتراض کردند اظهار پشیمانی کردند؟ در این امر بین مفسران اختلاف است.

جدول ۴. نظریه‌ها در خصوص اسمای تعلیمی به آدم علیه السلام

نظریه	کیفیت علم
نام اشیای مختلف (ابن عباس و مجاهد و قتاده) (بغوی، ۱۴۲۰ق، ۱۰۳/۱)	-
جنس و نام موجوداتی را که خلق شده بود و علم به تمام حالات و خصوصیات و هر نفعی که در دین و دنیا دارد (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ۱/۳۶).	خداوند اش طیبی را که خلق کرده بود، حاضر نمود و اسم ها و حالتها و فوائد و امطرانی که در امور دین و دنیا داشتند به آدم علیه السلام آموخت.
علم به اسماء یا مسمیات موجوداتی زنده و عاقل بود که در پس پرده غیب قرار دارند و موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجابهای غیب محبوب بودند و خداوند با خیر و برکت آنها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد و هر چه که در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آنها مشتق شده است و آن موجودات با این که بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند و این طور نیستند که اشخاص آنها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدد آنها از باب مرتبه و درجه است و نزول اسم از ناحیه آنها نیز به این نحو نزول است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱/۱۱۷-۱۱۸).	نوع علم و آگاهی نسبت به آن، غیر از این علم و آگاهی است که ما به موجودات داریم. علم به اسماء آنها به گونه‌ای بوده که از حقایق وجودی آنها و از ذوات آنها پرده برمی داشته و آنها را آشکار می ساخته است.
حقایق عالیه موسوم به اسماء الله و احتمالاً همان مفاتیح الغیب در آیه ۵۹ سوره انعام و خزائن در آیه ۲۱ سوره حجر است (جوادی آملی، ۱۲۰/۳).	-
نام آنچه بوده و خواهد بود (بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۰۳).	-
اسمای ذریه اش (بغوی، ۱۴۲۰ق، ۱۰۳/۱)	-
صنعت هر چیزی (بغوی، ۱۴۲۰ق، ۱۰۳/۱)	-

تمام زبان‌ها (بغوی، ۱۴۲۰ق، ۱۰۳/۱)	هر فرقه‌ای از فرزندان آدم به‌زبانی حرف می‌زنند.
نام‌های ملائکه (ربیع بن انس؛ بغوی ۱۴۲۰ق، ۱۰۳/۱)	-
خواص اشیاء (ابن عربی، ۱۴۲۲ق)	القای به‌قلب

آن چه که به آدم ^{علیه‌السلام} تعلیم شد باید دارای دو ویژگی باشد: قابل تعلیم به ملائکه نباشد؛ باعث برتری آدم شده باشد.

نام اشیای مختلف و خواص آن‌ها، نام ملائکه، زبان‌های مختلف و اسمای ذریه‌اش نمی‌تواند منشأ برتری باشد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد ملائکه سکانداران عالم هستند و به‌امور یاد شده علم دارند. آن چه علامه طباطبایی می‌گوید نیز در نظام فلسفی صدرایی و مشایی قابل پذیرش نیست؛ زیرا از نظر اینان اسماء و صفات الهی همه از یک ذات واحد انتزاع شده‌اند و از نظر مفهومی با هم مغایرند؛ لیکن از نظر مصداق با هم یکی هستند؛ پس آنچه علامه می‌گوید باید از جنس مخلوقات باشد که مقامشان از ملائکه بالاتر است و اختلاف بین آن‌ها اختلاف طولی است و نه عرضی و این ویژگی عالم عقول است. این امر هم مستلزم آن است که قائل شویم تمام ملائکه به آدم سجده نکردند. همچنین شناختن این موجودات دلیلی بر برتری آدم نمی‌تواند باشد؛ همان‌طور که پیش‌تر خواهد آمد علم آدم از نوع دیگری بود که بعد از انبیا آن به ملائکه بازهم آن برتری ماند؛ حال آن که شناختن فرشتگان نمی‌تواند علمی غیر انبیا باشد؛ البته می‌توان نظر علامه را تفسیر عرفانی کرد و به‌نظر جوادی آملی که می‌فرماید اسمای الهی بودند نزدیک کرد؛ چون در عرفان است که بین اسمای الهی رابطه طولی در نظر می‌گیرند و به مراتب اسماء قائلند و اسماء را تجلی ذات می‌دانند. همچنین خلق را تجلی می‌دانند. منطقی نیز آن است که آن اسماء، اسمای الهی باشند؛ چون همه چیز در جهان مخلوق خدا است و با روایات مختلف در خصوص هدف خلقت سازگارتر است (مهدوی نور، ۱۳۹۳ الف).

کیفیت علم به اسماء علت برتری انسان بر ملائکه

از آیات ۳۱-۳۴ سوره بقره مشخص می‌شود که علمی که فرشتگان پس از خبر دادن آدم از اسماء پیدا کردند، با آن علمی که خدا به آدم آموخته بود، تفاوت داشت؛ زیرا قسمت اول برای فرشتگان قابل درک بود؛ ولی قدرت یادگیری قسمت دوم را نداشتند. پس روشن می‌شود که منظور از علم به اسماء تنها نام‌های عده‌ای از موجودات، یعنی آن نام و لفظی که در لغت دارند نبود، بلکه علمی از نوع دیگر بود که باعث برتری انسان بر فرشته شد. این که آن علم چه نوعی بود در بحث‌های آتی بسیار مفید است.

علم در زمینه اسلامی به حضوری و حصولی تقسیم می‌شود. می‌گویند در علم حضوری خود معلوم برای عالم حاضر است و در علم حصولی ماهیت معلوم برای عالم معلوم است. البته بر این ویژگی نقدهایی وارد است؛ برای مثال خداوند ماهیت ندارد؛ ولی انسان به حضرت حق علم حصولی دارد؛ اما می‌توان گفت در علم حصولی انسان با واسطه مفهومی که در ذهن دارد به معلوم علم پیدا می‌کند و با ویژگی‌هایی که برای علم حضوری می‌گویند انسان تنها می‌تواند به نفس، قوا و انفعالات و ... خود علم پیدا کند و علم حضوری به موجودات دیگر مورد قبول نیست (مهدوی نور، ۱۳۹۰).

کشف در عرفان اسلامی یا از نوع حصولی یا از نوع حضوری است. کشف حصولی نمی‌تواند ملاک برتری آدم باشد؛ زیرا در علم حصولی چیزی بر انسان افزوده نمی‌شود. اگر کشف از نوع علم حضوری باشد آنگاه عارف تجلیات نفس خود را شهود می‌کند؛ پس در این صورت آن چه به آدم تعلیم شد از نوع داشتن بود نه از نوع دانستن. ملائکه می‌توانستند بدانند ولی نمی‌توانستند داشته باشند. پس انسان واجد اسمای الهی شد و این باعث برتری وی بر تمام عالم شد.

خداوند که انسان را خلیفه خود در زمین قرار داده است، در وجودش مسمای به اسماء حسنی و متصف به صفات علیایی از صفات جمال و جلال است. مقام خلافت حاصل نمی‌آید مگر به اینکه خلیفه، نمایشگر مستخلف باشد و در آن شؤن، آثار، احکام و تدابیری که

به خاطر تأمین آن‌ها مستخلف، خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است تمامی شئون وجودی، آثار، احکام و تدابیر او را حکایت کند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱/ ۱۷۷). پس آدم علیه‌السلام که خلیفه خدا در زمین بود متصف به صفات الهی بود و این همان تعلیم اسماء است.

تعلیم به آدم یا همه فرزندان آدم

پرسش مهم دیگری که مطرح است این است که آیا سجده مخصوص آدم علیه السلام است یا مخصوص نوع انسان؟ اغلب مفسران سجده را مخصوص آدم علیه السلام دانسته‌اند؛ ولی برخی سجده ملائکه را ویژه شخص آدم ندانسته‌اند و معتقدند سجده بر همه فرزندان آدم بوده است و آدم علیه‌السلام به نمایندگی از طرف همه افراد انسان، مسجود فرشتگان قرار گرفته است. برای اثبات این مطلب سه دلیل آورده‌اند:

۱. سجده به آدم فرع خلافت او است و چون خلافت مذکور در آیات ۳۰ تا ۳۳ از سوره بقره به همه آدمیان مربوط است و به شخص آدم اختصاص ندارد؛ پس سجده ملائکه نیز برای آدم و تمام فرزندان او است.

۲. ابلیس آن گونه که از آیات ۱۶ و ۱۷ سوره اعراف، ۳۹ سوره حجر و ۲ سوره ص برمی‌آید، بدون واسطه قرار دادن آدم و بدون اختصاص به او، درصدد انتقام‌جویی از فرزندان وی برآمده است.

۳. خداوند در آیات ۳۳ و ۳۵ سوره بقره و ۱۱۷ سوره طه آدم علیه‌السلام را مخاطب قرار داده است؛ ولی در آیه ۲۷ سوره اعراف همه فرزندان او مخاطبند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۸/ ۲۲-۲۱).

دلایل علامه طباطبایی برای اثبات ادعای مذکور وافی به مقصود نیست؛ اول آن که در سوره بقره بعد از یاد دادن اسماء به آدم، ملائکه بر وی سجده کردند و باید اسماء به انسان‌های دیگر تعلیم داده شده باشد تا سجده بر انسان‌های دیگر هم باشد که اثبات این امر راحت نیست. دوم آن که دشمنی شیطان با فرزندان آدم شاید به خاطر دشمنی وی با

خود آدم باشد و این امر دلیل بر سجده ملائکه نمی شود. سوم آن که خطاب قرار دادن فرزندان آدم در آیه ۲۷ دلیل بر سجده ملائکه به انسان‌های دیگر نیست. اگر سجده را به معنای کمک برای رسیدن به کمال و سجده نکردن را به معنای مانع شدن برای کمال در نظر بگیریم همان طور که قرآن کریم می فرماید در میان انسان‌ها افرادی هستند که خداوند در گمراهی مددشان می کند *اللَّهُ يَهْتَدِيْ بِهِمْ وَيُذَكِّرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ* (بقره، ۱۵). اگر خلافت متعلق به همه انسان‌ها است پس باید آن اسما به همه تعلیم شده باشد و اگر چنین باشد باید همه به صورت بالفعل متصف به صفات الهی باشند و این امر با مشاهدات انسان در تضاد است. انسان زمانی که به دنیا می آید علم، قدرت و ... ندارد و بعضی از صفاتی که انسان دارد با اخلاق خدایی ناسازگار است.

برای پاسخ به این پرسش باید به بحث امانتی که در انسان به ودیعت نهاده شده است توجه کرد. خداوند می فرماید: *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* (احزاب، ۷۲).

امانت به معنای چیزی است که نزد غی به ودیعه می سپارند، تا او آن را برای سپارنده حفظ کند و سپس به وی برگرداند. در آیی فوق چند نکته وجود دارد: خداوند چیزی در انسان به امانت گذاشته است؛ صاحب آن امانت خداوند است؛ انسان باید آن را برای خدا حفظ کند و سالم و مستقیم نگه بدارد؛ آن امانت را به صاحبش یعنی خدای سبحان برگرداند؛ همه انسان‌ها به طور مطلق آن را پذیرفته‌اند.

از این که خداوند می فرماید: *لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ...* بر می آید که امانت مذکور چیزی است که نفاق و شرک و ایمان هر سه بر حمل آن امانت مترتب می شود؛ در نتیجه حاملین آن امانت به سه طائفه تقسیم می شوند، چون کیفیت حمل آنان مختلف است. از این جا دانسته می شود که امانت مذکور امری است مربوط به دینی حق، که دارندۀ آن متصف به ایمان و فاقد آن متصف به شرک و آن کس که ادعای آن را می کند، ولی در واقع فاقد آن است، متصف به نفاق می شود (طباطبائی، ۱۳۹۰، ق، ۱۶/۵۲۵).

در خصوص این که آن امانت چیست چند احتمال داده‌اند:

۱. اعتقاد حق و شهادت بر توحید خدا (صرف اعتقاد به همه عقاید دین حق، با قطع نظر از عمل به لوازم آن): این احتمال ممکن نیست منظور باشد، برای این که آیه شریفه می‌فرماید آسمان و زمین و کوه‌ها از حمل آن امانت مضایقه کردند و حال آن که به حکم صریح قرآن آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و تمامی موجودات، خدا را یگانه دانسته‌اند و به حمد او تسبیح می‌گویند (إسراء، ۴۴) و در آیه مورد بحث می‌فرماید آسمان‌ها و زمین از پذیرفتن آن امانت سرباز زدند؛ پس معلوم می‌شود امانت مذکور توحید خدا نیست.
۲. مجموع عقاید و اعمال (داشتن آن عقاید به‌ضمیمه عمل به آن): این احتمال نیز صحیح نیست؛ برای این که آیه شریفه می‌فرماید انسان‌ها به‌طور مطلق، یعنی چه خوبشان و چه بدشان آن را حمل کردند و پذیرفتند و معلوم است که بیشتر انسان‌ها در هر دوره‌ای از ایمان به دین حق امتناع ورزیدند و کسی که ایمان به آن نداشته باشد آن را هم حمل نکرده است و اصلاً اطلاعی از آن ندارد.
۳. کمالی که از ناحیه داشتن یکی از آن امور برای انسان حاصل می‌شود: این احتمال هم نمی‌تواند مراد از امانت باشد؛ برای اینکه آسمان‌ها و زمین و سایر موجودات با اعتراف به توحید خدا و اتصافشان به این اعتراف کمال مزبور را دارند و آیه شریفه می‌فرماید آسمان‌ها و زمین این امانت را نپذیرفتند.
۴. تلبس و اتصاف به کمالی که از ناحیه اعتقاد به حقانیت همه عقاید و علم به دین حق حاصل می‌شود: این احتمال نیز صحیح نیست؛ چون امانت مذکور چیزی است که هم نفاق مترتب بر آن می‌شود و هم شرک و هم ایمان و این سه بر صرف اعتقاد به حقانیت تکالیف اعتقادی و عملی دین مترتب نمی‌شود و صرف این اعتقاد نه سعادتی می‌آورد و نه شقاوتی؛ آنچه سعادتی و شقاوتی می‌آورد، التزام به این عقاید و تلبس در عمل به آن تکالیف است، نه صرف عقیده به حقانیت آن‌ها.

۵. کمالی که از ناحیهٔ تلبس و داشتن اعتقادات حق و نیز تلبس به اعمال صالح و سلوک

طریقهٔ کمال حاصل شود به‌اینکه از حسیض ماده به اوج اخلاص ارتقاء پیدا کند و خداوند انسان حامل آن امانت را برای خود خالص کند: این آن احتمالی است که می‌تواند مراد از امانت باشد؛ چون در این کمال هیچ موجودی نه آسمان و نه زمین و نه غیر آن دو، شریک انسان نیست. از سویی دیگر چنین کسی تنها خدا متولی امور او است و جز ولایت الهی هیچ موجودی از آسمان و زمین در امور او دخالت ندارد؛ چون خدا او را برای خود خالص کرده است. پس مراد از امانت عبارت شد از ولایت الهی و مراد از عرضه داشتن این ولایت بر آسمان ها و زمین و سایر موجودات مقایسه این ولایت با وضع آن هاست (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ۱۶/۵۲۸-۵۲۵).

به نظر می‌آید ولایت الهی نیز نمی‌تواند آن امانت باشد؛ به‌خاطر این که فقط اهل ایمان ولایت خداوند را پذیرفته‌اند و اهل کفر ولایت شیطان را دارند (بقره، ۲۵۶) حال آن که به‌گفتهٔ خود علامه طباطبایی در این امر منافقان هم شریک هستند.

به نظر می‌آید امانت همان استعدادی است که به‌انسان داده شده است تا آن را به‌فعالیت برساند و آینهٔ تمام‌نمای حضرت حق شود. اگر انسان آن استعداد را به‌فعالیت برساند و به‌اسمای الهی متلبس شود آن‌گاه امانت را به‌صاحبش برگردانده است و ولایت الهی نتیجهٔ ادای امانت است.

با این توضیح معلوم می‌شود که تعلیم اسماء به‌آدم علیه‌السلام بوده است و وی بالفعل اسماء را واجد بود؛ لیکن قوهٔ یادگیری (=کسب) آن اسماء در انسان‌های دیگر به‌ودیعت گذاشته شده است و برای فعالیت آن باید تلاش کند.

همان‌طور که ذکر شد علم به‌معنای داشتن و نه دانستن به‌اسماء، ملاک خلافت الهی است و هر کس که این ملاک را دارا باشد، خلیفهٔ خدا در زمین خواهد بود. پس همهٔ انسان‌ها خلیفهٔ خدا در زمین نمی‌شوند و تنها افرادی که آن امانت را به‌صاحبش برگردانند خلیفهٔ خدا در زمین هستند.

فرمان سجده فرمان عام به همه موجودات

دستور سجده به آدم علیه السلام دستور به کل مخلوقات عال بود؛ زیرا همانطور که ذکر شد ملائکه سکانداران عالم هستند و تدبیر امور عالم به دست آنان است. ملائکه سلسله مراتبی دارند؛ یعنی بعضی از ملائکه تحت فرمان بعضی دیگر هستند. از این رو فرمان سجده به ملائکه فرمان سجده به کل هستی بود. با توجه به معنایی که از سجده شد یعنی کمک برای رسیدن به کمال و این که کل عالم در خدمت انسان برای رسیدن به کمالش هستند، پس کل عالم به آدم سجده کرد.

بر این که تمام موجودات در خدمت انسان به کمالش هستند می توان به آیات و روایات زیر استناد کرد:

۱. هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا (بقره، ۲۹)؛ در این آیه تنها موجودات

زمینی مسخر انسان ذکر شده است.

۲. أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ

نِعْمَةً ظَاهِرَةً (لقمان، ۲۰)؛ در این آیه موجودات آسمان و زمین مسخر انسان ذکر شده است.

۳. وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ إِيَّانَ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ

لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (نحل، ۱۲)؛

۴. یابن آدم خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلي (حافظ برسی، ۱۴۲۲ق، ۲۸۴).

وجود آدم برای الهی شدن آفریده شده است و در نتیجه حقیقت سجده هستی بر وجود سراسر الهی آدم مانند تسبیح یا خود همان تسبیح است که اگر لحظه‌ای از شیئی گرفته شود نیست می‌شود؛ به عبارت بهتر اصلاً وجود هر شیئی به این سجده بسته است که تسبیح آن را هم به دنبال دارد؛ پس سجده هر ذره بر این عظمت حاضر، مقدمه تسبیح آن است در تمامی آتاتش و این امر فی نفسه است؛ چون حقیقت الله در مقام تجلی او است و چیزی غیر از او در هستی وجود ندارد؛ اگر قضای فردی به سجده بر «آدم» مقدر شد به او وجودی عطا

می‌شود که در عالم مثال با چهره‌ای بهشتی بودن خود را نشان می‌دهد و اگر مانند ابلیس دچار فسق شود از امر رب العالمین، ولی خویش را از شیاطین انتخاب نموده است که در واقع بدعدویی است برای آنان که به خویشتن الهی خویش ظلم می‌کنند که این ظلم در واقع بدین معنا است که این افراد حقّ مطلب را برای روح الهی خویش به‌جا نمی‌آورند و ولی‌الله را در تاریکی درونشان می‌پوشانند و کافر می‌شوند؛ ظالمین، ولی‌الله را با بدترین جایگزین، تعویض می‌کنند؛ ظلمی بالاتر از این نیست که حق را در وجود خویش مدفون نمایی؛ که قطعاً چهره مثالی این افراد جهنمی خواهد بود: لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (اعراف، ۱۸)

نتیجه

خداوند قرآن کریم را برای هدایت بشر فرستاده است و تمام آیات قرآن جنبه هدایتگری برای انسان دارد؛ از این‌رو مفسران به تفسیر آیات الهی پرداخته اند تا فهمی درست از آن داشته باشند. یکی از موضوعاتی که در قرآن مطرح شده است سجده ملائکه به انسان و تمرد شیطان از سجده است که معرکه آرای مفسران بوده است. با توجه به این که ملائکه اداره‌کنندگان امور عالم هستند و سجده هم به معنای خضوع و در خدمت بودن انسان برای رسیدن به کمالش است؛ پس کل عالم مأمور بر سجده به انسان بودند و شیطان از این امر سرباز زد؛ چون دشمن انسان در رسیدن به کمالش است. سجده ملائکه به انسان به خاطر آن امانتی است که خداوند در انسان قرار داده است و در آدم علیه السلام به فعلیت رسیده بود.

منابع

قرآن کریم

- ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد. *تفسیری القرآن العظیم (ابن‌ابی‌حاتم)*. محقق: اسعد محمد طیب، چاپ سوم، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق.
ابن‌عربی، محمد بن علی. *الفتوحات المکیه*. ۱۲۳۰.

- اسفرای، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم. انتشارات علمی و فرهنگی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- بلاغی نجفی، محمد جواد. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن. تحقیق: واحد تحقیقات اسلام ی بریلد بعثت، قم: بریلد بعثت، ۱۴۲۰ق.
- جرجاری ابوالمحسن، حسینی بن حسن. جلاء الأذهان و جلاء الأحزان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- شیرازی، محمد بن حسن. نهج السیة عن کشف معانی القرآن. تحقیق: حسینی درگاه ی، تهران: بریلد دایة المعارف اسلام ی، ۱۴۱۳ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). چاپ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فراء ابوزکرلی بی بی بن زید. معاری القرآن. تحقیق: احمد یوسف نجاتی / محمدعلی نجار / عبدالفتاح اسماعیل شلبی، مصر: دارالمصری للتألیف و الترجمة، بی تا.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب. تحقیق: حسینی درگاه ی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلام ی، ۱۳۶۸.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی. متشابه القرآن و مختلفه. بامقدمه علامه شهرستانی، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ق.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. غریب القرآن ابن قتیبه. بی جا، بی تا.
- ابن عربی، محمد بن علی. تفسیر ابن عربی (تأویلات عبد الرزاق). محقق: رباب سم ی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. تحقیق: محمد جعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی بنیاد قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- ابوحمزہ ثمالی، ثابت بن دینار. تفسیر القرآن الکریم (ثمالی). تحقیق: عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین / محمد هادی معرفت، بیروت: دارالمفید، ۱۴۲۰ق.
- اصفہانی، سید نصرت امین. مخزن العرفان در تفسیر قرآن. تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.

- بحرانی، سید هاشم. *البرهان فی تفسیر القرآن*. تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة، قم: بریلد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- بغوی، حسینی بن مسعود. *تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل*. محقق: مهدی عبد الرزاق، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان. *تفسیر مقاتل بن سلیمان*. بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۳ق.
- جصاص، احمد بن علی. *احکام القرآن*. تحقیق: محمد صادق قمحاوی: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- جعفری، یعقوب. *تفسیر کوثر*. قم: موسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۶.
- جوادی آملی، عبدالله. *تفسیر تسنیم*. تحقیق: احمد قدسی، چاپ هشتم، قم: إسرائ، ۱۳۸۸.
- حافظ برسی، رجب بن محمد. *مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمی المؤمنین علی السلام*. محقق: علی آشور، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۲ ق.
- حائری تهرانی، میر سید علی. *مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر*. تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۷.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. *مفردات ألفاظ القرآن*. بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
- سمرقندی، نصر بن محمد. *تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم*. بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۶ ق.
- سور آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد. *تفسیر سور آبادی*. تحقیق: علی اکبر سعیدی سریجانی، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
- شرعی لاه سنجی، محمد بن علی. *تفسیر شرعی لاه سنجی*. تحقیق: می جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳.
- شوکانی، محمد بن علی. *فتح القدير*. دمشق، بیروت: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
- شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم. *تفسیر القرآن الکریم*. تحقیق: محمد خواجهی، چاپ دوم، قم: بیدار، ۱۳۶۶.
- طباطبائی، محمد حسینی. *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن. *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. با مقدمه محمد جواد بلاغی، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

- طبرسی، فضل بن حسن. *تفسیری جوامع الجامع*. قم: مرکز مدیعت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ ق.
- طبری، محمد بن جریر. *جامع البیّن فی تفسیری القرآن (تفسیری الطبری)*. بیرون: دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن. *التبیان فی تفسیر القرآن*. با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصری عاملی، بیروت: دار احطی التراث العربی، بی تا.
- عکاشی، محمد بن مسعود. *کتاب التفسیر*. سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.
- فرات کوفی، فرات بن ابراهیم. *تفسیری فرات الکوفی*. تحقیق: محمد کاظم محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلام، ۱۴۱۰ ق.
- فیضی دکنی، ابوالفضل. *سواطع الالهام فی تفسیری القرآن*. تحقیق: سید مرتضی آیت الله زاده شریازی، قم: دار المنار، ۱۴۱۷ ق.
- فیومی، احمد بن محمد. *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*. چاپ دوم، قم: دارالهجره، ۱۴۱۴ ق.
- فیعش کاشانی، ملا محسن. *الأصفی فی تفسیری القرآن*. تحقیق: محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلام، ۱۴۱۸ ق.
- قرشی بنایی، علی اکبر. *قاموس قرآن*. چاپ ششم، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۱۲ ق.
- قرشی، سید علی اکبر. *تفسیر احسن الحدیث*. تهران: بی جا، ۱۳۷۷.
- قمی، علی بن ابراهیم. *تفسیری القمی*. محقق: سید طیب موسوی جزایلی، چاپ چهارم، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷.
- کاشفی سبزواری، حسین بن علی. *مواهب علیه*. تحقیق: سید محمد رضا جلالی نایینی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۶۹.
- کاشانی، ملا فتح الله. *زبده التفاسیر*. تحقیق: بریلو معارف اسلام، قم: بریلو معارف اسلام، ۱۴۲۳ ق.
- مصطفوی، حسن. *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.